

تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۵، شماره ۵۵، بهار ۱۴۰۲، صص ۲۴۸-۲۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۸/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲۳

(مقاله پژوهشی)

DOI: [10.30495/dk.2023.700166](https://doi.org/10.30495/dk.2023.700166)

مقایسه خویشکاری‌های کاوه آهنگر با گبر یاس (اوگبارو)

بهنام گرجی^۱، دکتر مسعود فروزنده^۲، دکتر علی محمدی آسیابادی^۳، دکتر اسماعیل صادقی ده

چشمه‌ای^۴

چکیده

اسطوره کاوه آهنگر در شاهنامه دارای نشانه‌ها، اعمال و کنش‌هایی مخصوص به خود است که خویشکاری‌های اسطوره‌ای این شخصیت را شامل می‌شوند. این خویشکاری‌ها با توجه به شباهت کلی داستان ضحاک و فریدون - که کاوه آهنگر نیز در آن حضور موثر دارد - با روایت تاریخی جریان فتح بابل به قلم هرودوت، گزنفون و کستیس، در تاریخ هخامنشیان، یاد آور نشانه‌ها، اعمال و کنش‌های گبر یاس / اوگبارو، هم پیمان کوروش هخامنشی است. هدف از این مقاله بررسی و مقایسه مهم‌ترین خویشکاری‌های کاوه آهنگر در روایت شاهنامه از زمان پیدایی او در داستان ضحاک و فریدون با گبر یاس / اوگبارو، هم پیمان کوروش هخامنشی در جریان فتح بابل با توجه به اسناد و گزارش‌های موجود تاریخی است. پژوهش حاضر از نوع تحلیلی - تطبیقی بر پایه داده‌های کتابخانه‌ای است که در پی اثبات وجود همانندی در خویشکاری‌های شخصیتی در اسطوره با مصداقی در تاریخ است و نتیجه این تطبیق باز تعریف شخصیت کاوه آهنگر و برخی از خویشکاری‌های او در شاهنامه خواهد بود. مثلاً آهنگری او می‌تواند در صورت توجه به منابع تاریخی و دینی بجای پیشه به عنوان لقب نیز بررسی گردد. همچنین این قیاس کمک خواهد کرد عوامانه و الحاقی پنداشتن کاوه آهنگر از سوی برخی اسطوره پژوهان چون آرتور کریستین سن، مهرداد بهار، ذبیح‌الله صفا و دیگران مورد تردید قرار گیرد.

کلید واژه‌ها: مقایسه، خویشکاری، کاوه آهنگر، گبر یاس (اوگبارو)، اسطوره، تاریخ.

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران.

behnamgorji98@yahoo.com

^۲ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران. (نویسنده مسؤول)

froozandeh@sku.ac.ir

^۳ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران.

Asiabadi97@yahoo.com

^۴ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران.

sadeghiesma@gmail.com



مقدمه

اسطوره کاوه آهنگر در شاهنامه دارای خویشکاری‌هایی مخصوص به خود است که یاد آور مصداق‌هایی در تاریخ ایران است. مواردی چون «آهنگر» و «دادخواه» که همواره به نام اسطوره کاوه افزوده می‌شود از مهمترین خویشکاری‌های او به شمار می‌روند. این موارد موجب پیدایش اقوال گوناگون و گاه ناقض هم، درباره جنبه تاریخی شخصیت کاوه آهنگر شده است. لذا ضروری است یک بار نیز این شخصیت در شاهنامه با توجه به تطبیق‌های موجود درباره فریدون و ضحاک با شخصیت‌هایی در دوره هخامنشیان، با مصداقی مناسب در همین دوره قیاس شود. به نظر می‌رسد گبر یاس / اوگبارو، هم‌پیمان کوروش در فتح بابل که خویشکاری‌های مشابه قابل توجهی با کاوه آهنگر دارد مصداق مناسبی برای این قیاس خواهد بود.

گبر یاس در زمان حکومت نبونید و پسرش بلشصر در بابل، فرمانده گوتی‌ها به شمار می‌رود و در گوتیوم مستقر است. هر زمان شاه بابل نیاز به نیروی نظامی دارد او خود به عنوان سپهسالار به همراه سربازهایش به کمک شاه بابل می‌شتابد؛ تا اینکه بلشصر به پسر گبر یاس حسادت می‌کند و در شکار او را می‌کشد. گبر یاس از سرسپردگی به شاه بابل خارج می‌شود و به سمت دولت ماد حرکت می‌کند. او در صدد انتقام‌گیری از شاه بابل است که از نیت کوروش برای حمله به بابل آگاه می‌شود، با او ملاقات می‌کند، در رکاب کوروش قرار می‌گیرد و بابل را برای او فتح می‌کند. وی بعد از جریان فتح بابل از دنیا می‌رود و فرزندش مردونیه جایگاه و نام او را زنده نگاه می‌دارد. در این مقاله، لقب، پیشه، کشته شدن فرزند، تقابل با پادشاه ظالم، علامت، رفتار و سایر خویشکاری‌های مشابه دو شخصیت مورد بحث، طبق آیات شاهنامه و نوشته‌ها و اسناد تاریخی موجود تحلیل خواهند شد و خلاصه‌ای از خویشکاری‌ها در جدولی جداگانه خواهد آمد.

پیشینه تحقیق

آرتور کریستین سن در کتاب «درفش کاویانی» به بررسی قدمت اسطوره‌ای و ریشه نام کاوه و درفش او پرداخته است. مهرداد بهار نیز در کتاب «پژوهشی در اساطیر ایران» جنبه عامیانه کاوه را توضیح می‌دهد. محمدامین محمدپور در مقاله خود با عنوان «افسانه کاوه، نماد قیامی پیروز در تاریخ ملی ایران» آن را ساخته و پرداخته افسانه‌پردازان و حاصل حافظه جمعی می‌داند. مقاله تورج دریایی با عنوان «سهم منابع هند و اروپایی در شناخت شاهنامه: هویت کاوه آهنگر» نیز

بیشتر به خویشکاری آهنگری او پرداخته است. سید کاظم موسوی و اشرف خسروی در مقاله‌ای با عنوان «کاوه آهنگر، خدایی فرود آمده یا آهنگری فرودست» این شخصیت را با آذر در میان اساطیر ایرانی و هفایستوس در میان اساطیر یونان بر اساس خویشکاری افزارمندی قیاس می‌کنند.

از میان گروهی که بیشتر به پیوند خویشکاری‌های این شخصیت با تاریخ و شخصیت‌های تاریخی پرداخته‌اند، می‌توان به فریدون جنیدی اشاره کرد که در کتاب «داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی» در دفتر نخست، از آغاز تا خاموشی دماوند «کاوه آهنگر را با توجه به خویشکاری آهنگری با عصر مس مرتبط می‌داند. از افرادی که مصداق‌های تاریخی مشخص تری برای کاوه آهنگر بر شمرده‌اند می‌توان نخست به اعتمادالسلطنه در کتاب «مرآةالبلدان اشاره کرد که شخصیت بلزیس را بیشتر بر اساس خویشکاری همراهی با فریدون و مقابله با ضحاک، قابل قیاس با کاوه آهنگر شاهنامه می‌پندارد. حمزه حسین‌زاده در کتاب «ضحاک از اسطوره تا واقعیت» کاوه را با هارپاک وزیر آستیاک مادی بر اساس خویشکاری کشته شدن فرزند، همراهی با فریدون و چند خویشکاری دیگر، قیاس کرده است. جواد مفرد کهلان نیز در مقالات متعدد خود این شخصیت را با مصداق‌های گوناگونی مانند «آتردات، گبریا / اوگبار، هارپاک و ارشک» هربار با تمرکز بر یک یا دو خویشکاری، قیاس کرده است.

مقاله حاضر از این نظر که همه خویشکاری‌های اسطوره‌ای کاوه آهنگر در شاهنامه را با مصداق‌های تاریخی مورد قیاس و بررسی قرار می‌دهد نسبت به پژوهش‌های مشابه پیشین که موارد کمتری را در نظر گرفته‌اند یا به مصداق‌های متعدد بر اساس یک یا دو خویشکاری پرداخته‌اند تازگی دارد.

روش تحقیق

پژوهش حاضر از نوع تحلیلی-تطبیقی و بر پایه داده‌های کتابخانه‌ای است که تحلیل‌ها و تطبیق‌ها میان خویشکاری‌های اسطوره‌ای و تاریخی شخصیت کاوه آهنگر و گبریا / اوگبار و در شاهنامه و روایات تاریخی موجود (نوشته‌های هرودوت، گزنفون، کستیا) خواهد بود و برای تکمیل تحلیل‌ها به یافته‌های باستان‌شناسان نیز پرداخته خواهد شد.

مبانی تحقیق

در مقاله حاضر، به مقایسه خویشکاری‌های اسطوره‌ای کاوه آهنگر و گبریا تاریخی پرداخته

می‌شود که ابتدا اصل خویشکاری و مقایسه خویشکاری‌ها به عنوان مبانی پژوهش حاضر، توضیح داده می‌شود. سپس اسطوره کاوه آهنگر و گبر یاس تاریخی معرفی می‌گردند و به ارتباط اسطوره و تاریخ نیز در همین بخش پرداخته خواهد شد.

مقایسه خویشکاری

اصطلاح خویشکاری که در مقاله حاضر بر آن تاکید می‌شود بر اساس تعریف ولادمیر پراپ در کتاب ریخت‌شناسی قصه‌های پریان انتخاب شده است که عبارت است از «عمل شخصیتی از اشخاص قصه که از نقطه نظر اهمیتی که در جریان عملیات قصه دارد، تعریف می‌شود» (پراپ، ۱۳۸۶: ۵۳). بدیهی است در مقاله حاضر که بر روی شخصیت‌ها در دو گونه از روایت اسطوره‌ای و تاریخی تمرکز می‌کند آن معنا از خویشکاری که مربوط به مقایسه داستان‌ها با هم است مورد نظر نیست و این مفهوم با توجه به تعریف پراپ بر القاب و اعمال و نشانه‌ها و ابزاری که هر کدام از دو شخصیت مورد نظر در شاهنامه و تاریخ دارند تعلق می‌گیرد و از آنجا که این موارد در جریان داستان شاهنامه و روایت‌های تاریخی قیاس شونده به شکل منظم تکرار می‌شوند با توجه به اسلوبی که پراپ برای خویشکاری در نظر دارد قابل مطالعه و قیاس به نظر می‌رسند.

اسطوره کاوه آهنگر

این اسطوره در بخش پیشدادیان و در داستان ضحاک و فریدون ظاهر می‌شود و مانند فریدون که برای انتقام کشته شدن پدرش به دست عمال ضحاک در مقابل این پادشاه اهریمنی می‌ایستد با انگیزه‌ای تقریباً مشابه (کشته شدن فرزندان) با ضحاک تازی مقابله می‌کند و با فریدون و لشکر او همراه شده نهایتاً خود و فرزندانش به مقام سپهسالاری در لشکر فریدون می‌رسند. کاوه آهنگر را با لقب دادخواه و همراه با پیشبندی چرمی که بر سر نیزه کرده و آن را در مقابل ضحاک تازی به نشانه اعتراض و مبارزه بلند می‌کند، همراه با اعمال و رفتاری در روایت شاهنامه مشاهده می‌کنیم که بر اساس رابطه تاریخ و اسطوره و شباهت کلی داستان ضحاک و فریدون و کاوه آهنگر با روایت تاریخی فتح بابل در زمان هخامنشیان (مقابله کوروش و گبر یاس و هارپاک با آستیاک مادی و نبونید بابلی) نهایتاً متوجه شباهت خویشکاری‌های او با گبر یاس تاریخی می‌شویم که اعمال و نشانه‌های او نیز بعد از کشته شدن پسرش قابل قیاس با کاوه آهنگر شاهنامه است.

گبر یاس تاریخی

بر اساس تعریفی که دهخدا در لغت نامه درباره کلمه «گبر یاس» می آورد می توان به تاریخی بودن این شخصیت پی برد. در توضیح این نام آمده است «مرد آسوری است که گبر یاس نامیده شده است. مولف تاریخ باستان معتقد است که اسم گبر یاس موافق کتیبه بیستون داریوش و گفته هرو دوت، پارسی بود، نه آسوری، داریوش او را گئوبرو نامیده بود و گبر یاس یونانی شده این اسم است (ایران باستان ص ۳۷۳) گزنفون (کتاب ۴ فصل ۶) می نویسد: یک پیر مرد آسوری که گبر یاس نام داشت، با عده ای سوار به طرف کوروش آمد» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل گبر یاس).

ارتباط اسطوره و تاریخ

واژه تاریخ در گذر زمان همواره به یک شیوه که امروزه معمول است اطلاق نمی شده است و باید این نکته را در نظر داشت که «در گذشته از ارسطو به این سو «داستان» و «قصه» هم معنی «تاریخ» دانسته شده و در قرآن، تاریخ پیامبران و اقوام با نام «قصص» آورده شده است. مرزی میان اسطوره و تاریخ نبوده و کم و بیش تمام ملت ها تاریخ خود را (با سنت شفاهی) از اسطوره آغاز کرده اند. در شاهنامه هم آنچه «داستان» گفته شده از دید فردوسی «تاریخ» بوده است» (زرین کوب، ۱۳۹۰: ۲۸ و ۳۱). برخی شاهنامه پژوهان بر جنبه تاریخی شاهنامه پافشاری کرده اند. شاهپور شهبازی شاهنامه را «بیش از هر چیز تاریخ ایران و مبتنی بر خاطرات جمعی ایرانیان دانسته است (ر.ک: شهبازی، ۱۳۹۰: ۱۶۵). برخی نیز این اعتبار را بیشتر برای بخش ساسانی قائل اند» (دریایی، ۱۳۹۱: ۱۰۰). همچنین درباره تاثیر اسطوره بر تاریخ می توان گفت: «پیوند میان اسطوره و تاریخ ناگسستگی است؛ از این رو، گاهی با رویدادهایی روبه رو می شویم که در هر دو مشترک و همسان هستند. اسطوره به واسطه قدرت اعجاب انگیزش بر بسیاری از روایت های تاریخی اثر می گذارد و گاهی آن را با دگر دیسی های لفظی و محتوایی مواجه می کند» (جلیلی و نوروز، ۱۳۹۷: ۱۵۰).

بحث

در این بخش به خویشکاری های کاوه آهنگر در شاهنامه پرداخته و هر یک از آن ها با خویشکاری های گبر یاس در تاریخ مقایسه خواهد شد. مواردی مانند: لقب، پیشه، کشته شدن فرزند، رفتار ضحاک در مقابل او، خواندن و پاره کردن محضر، علم ساختن و نیزه به دست

بودن، همراهی با فریدون و رسوا کردن پادشاه، استقبال مردم و فریدون از او و نهایتاً غیبت او از داستان.

لقب و پیشه کاوه آهنگر

کاوه در حالی که خشمگین است و ناگهانی وارد کاخ ضحاک شده است به نشانه اعتراض یا جلب نظر حاضرین در جلسه، دست بر سر می‌زند و با لحنی همراه با تاکید که گویا قصد دارد تجاهل ضحاک را به چالش بکشد به او یادآوری می‌کند که «من هستم!... همان کاوه دادخواه ... آهنگر بی‌زیانی هستم که ظلم پادشاه مدام متوجه من است. او خود را ابتدا کاوه دادخواه می‌نامد و سپس به ویژگی دیگرش یعنی آهنگری اشاره می‌کند.

خروشید و زد دست بر سر ز شاه که شاهان منم کاوه دادخواه
یکی بی‌زیان مرد آهنگرم ز شاه آتش آید همی بر سرم
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۲۰۱، ۲۰۲)

دست بر سر زدن کاوه می‌تواند دلایل مختلفی داشته باشد؛ لذا صرف این عمل، برای اینکه او را آهنگری عوام بدانیم کافی به نظر نمی‌رسد. او هم سواد خواندن دارد و استشهادنامه ضحاک را می‌خواند و پاره می‌کند و هم نیزه به دست است و رفتاری چون نجیب‌زادگان و بزرگان دارد و ضحاک نیز او را کنار مهتران می‌نشاند. این تناقض‌ها ایجاب می‌کند بر لقب و پیشه او بیش از پیش تمرکز شود. موسوی و خسروی در مقاله‌ای با عنوان «کاوه آهنگر خدایی فرود آمده یا آهنگری فرو دست» به برخی از این تناقض‌ها نیز اشاره می‌کنند. آن‌ها می‌نویسند: «در شاهنامه، کاوه به راحتی وارد بارگاه ضحاک می‌شود، پرخاش می‌کند، محضر پاره می‌کند، بزرگان و پیران را سرزنش می‌کند و ... و این بر نمی‌آید مگر از فرمانروایی فرادست. آهنگری فرودست هرگز نمی‌تواند وارد بارگاهی شود که بدون شک صدها نگهبان و پاسبان داشته است. کارگری نادار هرگز حق ندارد در کنار بزرگان بنشیند ... او می‌تواند بخواند زیرا محضر ضحاک را برمی‌خواند و پاره می‌کند؛ بدون شک خواندن و نوشتن و باسواد بودن در آن روزگاران نمی‌توانسته از حقوق آهنگران، کفشگران و یا سایر پیشه‌وران بوده باشد» (موسوی و خسروی، ۱۳۸۸: ۱۵۸-۱۵۹).

لقب و پیشه گبرياس / اوگبارو

نشانه‌ای که همزمان با جریان فتح بابل قابل توجه است اشاره یکی از کتب مقدس یهودیان به

چهار آهنگر در رویای زکریاست که نابودکننده چهارشاخ هستند که در تفسیر این رویا یکی از این چهار آهنگر، فاتح بابل (گبرياس) و یکی از شاخ‌ها حاکم بابل (نبونید) است. ویلیام مک دونالد در تفسیر این رویا می‌نویسد: «تحقق کامل رویای دوم زکریا منوط به آینده است. چهار شاخ، تعریف چهار قوم است... و آن عبارت است از: ایران که بابل را شکست می‌دهد، یونان که ایران را شکست می‌دهد، رم که یونان را شکست می‌دهد و بازگشت امپراتوری رم در روزهای آخر که آن‌هم توسط ملکوت بزرگ مسیحائی شکست می‌خورد. حقیقت مسلم این است که هر قدرت احمقانه‌ای که بر علیه مردم خدا برخیزد به تدریج شکست خورده و مجازات می‌شود» (مکدونالد، ۱۹۹۵: ۷).

چنانکه از تحلیل این رویا مشخص می‌شود یکی از آن چهار آهنگر می‌تواند مصداق مورد نظر ما یعنی گبرياس باشد که چنانکه در مقاله خواهیم دید، بیشترین تطابق را از حیث خویشکاری‌های تاریخی با کاوه آهنگر در شاهنامه دارد. از آنجایی که در منابع اوستایی و پهلوی نامی از کاوه آهنگر به صورت بارز نیامده است می‌توان احتمال داد که این لقب با توجه به ارتباط نزدیک میان یهودیان و هخامنشیان و بعدها اشکانیان به مرور در طول زمان به روایت اولیه کاوه/ گبرياس افزوده شده باشد و بعدها در خدای نامه‌های دوره ساسانی و به دنبال آن در شاهنامه منعکس شده باشد. فتح بابل از نظر یهودیان از آنجا که آن‌ها را از اسارت بابلیان نجات داده فتح عظیمی بوده است و همین نکته می‌تواند فاتح تاریخی این واقعه را برای آن‌ها در حد یک قهرمان مقدس و رازآمیز بالا ببرد و آن‌ها بکوشند تا نام او را حفظ کنند. در تاریخ کسی که بابل را فتح می‌کند سردار کوروش یعنی گبرياس است و خود کوروش هفده روز بعد وارد شهر می‌شود. کشتن بلشصر پسر نبونید (حاکم وقت) بعد از تسخیر بابل توسط گبرياس از نظر یهودیان می‌تواند همان شکسته شدن شاخ به دست آهنگر مقدس باشد. پس یکی از دلایل وجود تناقض در شخصیت کاوه آهنگر در شاهنامه که از سویی نجیب زاده و باسواد و.. و از طرفی دیگر آهنگر و فرودست به نظر می‌آید می‌تواند همین الحاق شدن لقب آهنگری به شخصیتی نظامی در تاریخ باشد و گویا همین موضوع است که اغلب اسطوره‌باوران را متقاعد کرده است که او را با تمرکز بر خویشکاری آهنگری در میان اساطیر جست‌وجو کنند و افسانه‌باوران نیز با توجه به پیشه آهنگری، او را از عوام و داستانش را ساختگی و از نوع داستان‌های عیاری تصور کنند؛ در صورتی که سایر خویشکاری‌های کاوه آهنگر به همین میزان

و چه بسا بیش از این دارای اهمیت هستند. شاید منطقی‌تر آن است که با توجه به اعمال و نشانه‌های تاریخی کاوه در شاهنامه به جای الحاقی پنداشتن کل این شخصیت، تنها پیشه آهنگری او را الحاقی بدانیم. با توجه به این نکته، پیشه آهنگری برای کاوه می‌تواند از همین لقب به وجود آمده باشد و کاوه لزوماً آهنگر نباشد.

اعتراض کاوه به کشته شدن فرزندانش توسط ضحاک

کاوه آهنگر با کنایه و خشم از ضحاک می‌پرسد که: چرا فقط باید سر فرزندان من خوراک مارهای دوش تو باشند.

که مارانت را مغز فرزند من همی داد باید ز هر انجمن؟
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۲۰۷)

اشاره گبرياس به کشته شدن فرزندش توسط بلشصر

در ملاقات گبرياس و کوروش می‌بینیم که او به کشته شدن ناجوانمردانه فرزندش توسط پسر پادشاه بابل و حسادت او اشاره می‌کند. «یک پسر مرد آسوری که گبرياس (gobrias) نام داشت، با عده‌ای سوار به طرف کوروش آمد. مستحفظین اردو مانع شدند و بعد معلوم شد مقصود او ملاقات کوروش است. او را تنها نزد وی آوردند و گبرياس، همین که کوروش را دید، گفت: «آقا من از حیث نژاد آسوری ام، قصر محکمی دارم و بر ولایتی بزرگ حکومت می‌کنم، من قریب ۲۳۰۰ سوار دارم، زمانی که پادشاه آسور زنده بود، این سوارها را به کمک او می‌بردم، زیرا، چون خوبی‌ها از او دیده بودم، او را دوست می‌داشتم، ولی حالا که او در این جنگ کشته شده و پسرش جای او نشسته، چون او دشمن من است نمی‌خواهم به او خدمت کنم و به تو پناه آورده تابع و بنده تو می‌شوم، تا به وسیله تو انتقام از دشمن خود بکشم» بعد گبرياس جهت کینه‌ورزی خود را نسبت به پسر پادشاه چنین بیان کرد: «پادشاه متوفی می‌خواست دختر خود را به پسر جوان و رشید من بدهد. پسر پادشاه روزی او را با خود به شکارگاه شکار برد و در حین شکار دو دفعه زوبینش به خطا رفت، ولی پسر من در هر دو دفعه گراز و شیری را که حمله می‌کردند، از پا درآورد. بر اثر این شجاعت، پسر پادشاه به قدری نسبت به پسر من خشمگین شد که زوبین یکی از همراهانش را گرفته به سینه پسر من فرو برد و او را کشت» (پیرنیا، ۱۳۹۵: ۴۴۵).

کرنش ضحاک در برابر کاوه و دلجویی از او

ضحاک در ظاهر، به دادخواهی کاوه آهنگر توجه می‌کند و از این که او چنین بی‌باکانه اعتراض می‌کند شگفت‌زده می‌شود، او هنگامی که کاوه وارد کاخ می‌شود نیز احساس می‌کند که کوهی از آهن پیش چشمش روییده و ترسی وجودش را فرامی‌گیرد. این ترس با گفتار کاوه به نوعی از شگفتی مبدل می‌شود که آمیخته با نگرانی از آینده است و گویی ضحاک نیز پی می‌برد که این بی‌باکی کاوه حساب شده و شبیه کودتاست و تلاش می‌کند با نیرنگ جلوی به ثمر رسیدن حرکت کاوه و یاران احتمالی‌اش را بگیرد. او برای اینکه خود را فردی دلسوز و مهربان نشان دهد، دستور می‌دهد فرزند کاوه را به او بازپس دهند.

سپهبد به گفتار او بنگرید شگفت آمدش کاین سخن‌ها شنید
بدو باز دادند فرزند او به خوبی بجستند پیوند او

(فردوسی، ۱۳۶۶: ۲۰۸، ۲۰۹)

تلاش نبونید برای دلسوز جلوه دادن خود برای بزرگان ولایات

تلاش ضحاک برای جلب نظر بزرگان ولایات مختلف جهت گواهی نوشتن بر استشهد او و تایید کردن خوشنامی و عادل بودن، همچنین دلجویی از کاوه و خواستن گواهی از او، با رفتار نبونید در خصوص بازسازی و مرمت نیایشگاه سین در شهر حرّان و تلاش او برای آشتی دادن کاهنان آنجا با خود و دلسوز جلوه دادن خود قابل قیاس است. در منشور نبونید در ستون یکم در این خصوص آمده است: «این نیایشگاه پس از هجوم از سوی ماد، تخریب شده و به ویرانه‌ای بدل گشته بود. قلب بزرگ سین، برای آن شهر و نیایشگاه رنجیده خاطر شده بود. بازسازی نیایشگاه در زمان پادشاهی قانونی من و به یاری بل (=مردوک، در نسخه برلین بجای بل، سین آمده) و سرور بزرگ که دوستدار مقام پادشاهی من هستند و به خاطر آشتی دادن من با آن شهر و نیایشگاه و نشان دادن دلسوزی من، انجام شد» (منشور نبونید، ستون یکم).

علم ساختن و نیزه به دست بودن

از آن چرم کاهنگران پشت پای بیوشند هنگام زخم درای
همان کاوه آن بر سر نیزه کرد همانگه ز بازار برخاست گرد
خروشان همی رفت نیزه به دست که ای نامداران یزدان پرست ...

(فردوسی، ۱۳۶۶: ۲۲۸-۲۳۰)

باید دانست این نیزه، علاوه بر آنکه از جایگاه نظامی کاوه خبر می‌دهد می‌تواند نشانه اعلان جنگ به ضحاک تازی نیز تلقی شود. در برخی روایات تاریخی که کاوه را شخصیتی فرودست انگاشته‌اند بجای نیزه از عصا سخن به میان می‌آید. اسکارمان در مقاله خود با عنوان «کاوه و درفش کاویانی» به اقوال مورخین قدیم اسلام مانند طبری و ابوریحان بیرونی اشاره می‌کند و از قول طبری می‌نویسد: «مردی از عامه از اهل اصفهان موسوم به کابی عسائی را که در دست داشت برافراشته و انبانی را که با او بود بر سر آن عصا نصب کرده و مردم را به مجاهده دعوت کرد» (اسکارمان، ۱۳۸۵: ۳). این قول هم با ابیات شاهنامه و روح حماسی و اسطوره‌ای کاوه متناسب نیست و هم با مصداق تاریخی که قاعدتا باید فردی نظامی و هم سنخ با کوروش/ فریدون باشد قابل جمع بندی به نظر نمی‌آید. در مقابل، نیزه دار بودن کاوه با سپهسالاری او و فرزندان در شاهنامه و گبر یاس و نسل او در تاریخ سازگارتر است.

مقام نیزه داری گبر یاس و خاندان او (گئوبروی نیزه‌دار)

اگر گبر یاس همپیمان کوروش را همان گئوبره نیزه‌دار، پسر مردونیه بدانیم می‌توان مقام نیزه داری را مستقیماً به او نسبت داد و اگر این دو شخص را (گبر یاس و گئوبره نیزه‌دار) مجزا از هم بدانیم باز به دلیل مقام فرماندهی گبر یاس می‌توان او را دارای مقام نظامی بالا دانست. البته این احتمال وجود دارد که گئوبره نیزه دار که در واقع پسر مردونیه است و مردونیه نیز پسر گبر یاس می‌باشد، نوه گبر یاس اول باشد که در این صورت می‌توان گفت مقام نیزه‌داری به شکل موروثی از گبر یاس هم پیمان کوروش به او نیز رسیده است. «واحدهای نیزه داران از مهمترین واحدهای ارتش هخامنشیان بوده‌اند و بالاترین درجه در ارتش نیز بر عهده یک نیزه دار بوده است» (پوردادود، ۱۳۴۷: ۴۱). این خویشکاری، عوامانه بودن شخصیت کاوه آهنگر را به شدت تضعیف می‌کند و با توجه به خویشکاری نخست (دادخواهی و چهارآهنگر مقدس) نشان‌دهنده جایگاه معنوی و همچنین نظامی کاوه آهنگر یا گبر یاس (حکیم) در زمان هخامنشیان است.

همراهی با فریدون و رسوا کردن ضحاک

کاوه پس از آنکه بزرگان را شماتت می‌کند که چرا دل به گفتار ضحاک سپرده‌اند، آن‌ها را متوجه فریدون می‌کند:

کسی کاوه‌ای فریدون کند سر از بند ضحاک بیرون کند

بپوید کاین مهتر آهرمن است جهان آفرین را به دل دشمن است
 همی رفت پیش اندرون مرد گرد سپاهی بر او انجمن شد نه خرد
 بدانست خود کافریدون کجاست سراندرکشید و همی رفت راست
 پیامد به کردار سالار نو بدیدندش از دور و برخواست غو
 (فردوسی، ۱۳۶۶: ۲۳۱، ۲۳۲)

اسکارمان در مقاله خود «کاوه و درفش کاویانی» پیوستن کاوه به فریدون را نیز از قول مورخین قدیم می آورد. او از قول طبری می نویسد: «... عرصه برای عجم خالی ماند پس بر کابی اجتماع نموده و در باب سلطنت مذاکره کردند ولی کابی گفت که وی به امور ملک متصدی نخواهد شد و باید که یک شاهزاده ایرانی برگزینند» (اسکارمان، ۱۳۸۵: ۳).

همراهی با کوروش و رسوا کردن نبونید در میان لشکریان

پیش از این به خویشکاری کشته شدن فرزند و سرکشی در برابر ضحاک و همپیمان شدن گبریا و کوروش و همچنین بگو مگوهای گبریا با نبونید در میان لشکریان اشاره شد. رفتن کوروش به قصر گبریا پیش از فتح بابل نشانه‌ای دیگر از این همراهی و هم‌پیمانی است. کوروش با مشورت گرفتن از گبریا حکیم طرح تسخیر بابل را در قصر او آماده می کند و خود گبریا را مامور انجام نقشه می کند. گبریا دربارۀ رفتن به بابل پس از آن که تدبیرهایی راجع به هم‌پیمان شدن با گرگانی‌ها می اندیشد و مشورت‌هایی دربارۀ چگونگی هم‌پیمان شدن با آسوریان می دهد؛ راجع به حمله به بابل به کوروش می گوید: «عقیده من چنین است که در این حرکت با احتیاط باشیم» (پیرنیا، ۱۳۹۵: ۲۴۸) و کوروش به او پاسخ می دهد: «تو حق داری که احتیاط را توصیه کنی، ولی من عقیده دارم که راست به طرف بابل بروم» (همان: ۲۴۹).

توجه فریدون به کاوه و اختر کاویانی

چو آن پوست برنیزه بر دید کی به نیکی یکی اختر افکند پی
 بیاراست آن را به دیبای روم ز گوه‌ر بر او پی‌کر از زر بوم
 بزد بر سر خویش چون گورد ماه یکی فال فرخ پی افکند شاه
 فروهشت از او سرخ و زرد و بنفش همی خواندش کاویانی درفش
 (فردوسی، ۱۳۶۶: ۲۳۴-۲۳۹)

بعد از آنکه فریدون اختر کاویان را به فال نیک می گیرد و آن را «کاویانی درفش» می نامد با

گوهرهای زیبا آن را می‌آراید و پس از او هر پادشاهی بر تخت می‌نشیند گوهرهایی نو بر آن می‌افزاید تا آن چرم، رفته‌رفته جای خود را به دیبا و پرنیان می‌دهد و به گونه‌ای آراسته می‌گردد که مانند خورشید در شب تیره می‌تابد.

از آن پس هر آنکس که بگرفت گاه به شاهی به سر بر نهادی کلاه
بر آن بی‌بها چرم آهنگران بر آویختی نو به نو گوهران
ز دیبای پرمایه و پرنیان بران گونه شد اختر کواوی
که اندر شب تیره خورشید بود جهان را از او دل پر امید بود
(فردوسی، ۲۴۰: ۱۳۶۶-۲۴۳)

سپهسالار شدن گبر یاس برای کوروش (که نسل گبر یاس این جایگاه را حفظ می‌کند و سپهسالار معمولاً همراه با علامت مخصوص خود است)

علاوه بر استقبالی که کوروش از گبر یاس می‌کند و دعوت او را به قصر می‌پذیرد، فرماندهی فتح بابل را به او می‌سپارد و در ماجرای تسخیر بابل می‌خوانیم «سردار کوروش، گئویرو (گبر یاس یونانی‌ها) به محل‌های جنوبی حمله برده، نبونید را که با لشکر خود در سیپ پار بود، از آنجا براند و بی مانع وارد بابل شد» (پیرنیا، ۱۳۹۵: ۲۶۸). پیش از این به مقام نیزه داری گبر یاس اشاره شد، اگر این جایگاه او را در کنار سپهسالاری با موضوع علم به دست بودن کاوه و سپهسالاری او برای فریدون قیاس کنیم می‌توان در دوره هخامنشیان به دنبال علامتی مشابه یا سازگار با درفش و اختر کاویانی بود. افرادی مانند اسکارمان، یحیی ذکی، محجوب، امیری‌نژاد و ... در مقابل دیدگاه کریستین سن که درفش کاویانی را قابل تطبیق با علامتی در دوره هخامنشیان نمی‌بیند و معتقد است که «درفش کاویان نه فقط درفش کاوه نیست و نامش را از او نگرفته است، بلکه به احتمال زیاد از دوره پادشاهان پارتی پیدا شده و احتمالاً ایشان آن را از وطن شمالی‌شان آورده بوده‌اند» (کریستین سن، ۱۳۸۷: ۱۴). مباحثی را پیش می‌کشند که با توجه به آن‌ها می‌توان به سابقه درفش کاویانی در زمان هخامنشیان نزدیک شد. اسکارمان در مقاله‌ای با عنوان «کاوه و درفش کاویانی» به این نکته اشاره می‌کند که قدمت درفش کاویانی به زمان هخامنشیان می‌رسد و از گفته‌های او چنین برمی‌آید که آنچه از مطالعات باستان‌شناسی درباره سکه‌های مرتبط با این موضوع و تطبیق با روایت فردوسی از اختر کاویانی معلوم می‌شود قابل توجه است. او اعتقاد دارد که تخت سنگ خاتم‌کاری شده و سکه‌های ملوک دیادوخ‌ها یعنی

خلفای اسکندر و توصیف خود شاهنامه از درفش کاویانی هر سه «به یقین همان است که فردوسی از آن به اختر کاویانی تعبیر می کند» (اسکارمان، ۱۳۸۵: ۴). یحیی ذکی نیز در مقاله خود با عنوان «درفش شاهان هخامنشی» به دو نوع درفش در زمان هخامنشیان اشاره می کند. از نظر ذکی، یکی از آن ها با توجه به جامی گلی در موزه لوور پاریس که تصویر پیکار یک تن سرباز سنگین اسلحه یونانی با درفش دار لشکر ایران را دارد «عبارت است از مربع یا مستطیلی از پارچه یا چیزی دیگر که دو وتر آن را به چهار مثلث تقسیم کرده است و مثلث هایی که دوبه دو از راس باهم همسانند هم رنگ هستند، یعنی از چهار مثلث دو تایی اول سفید و دیگر تیره رنگ است...» (ذکی، ۱۳۴۳: ۱۰) و دیگری نیز درفش است «به رنگ سرخ، شاید در اصل بنفش یا آبی یا ارغوانی و در وسط آن نقش شاهین زرینی ترسیم یا دوخته شده است» (همان: ۱۱).

از تحلیل اقوال موجود درباره پیشینه درفش ملی ایرانیان از زمان هخامنشیان تا ساسانیان، چنین به نظر می رسد که گبر یاس نیزه دار در زمان هخامنشیان حامل علامتی است که با توجه به سایر شباهت هایش به کاوه آهنگر، از این نظر نیز قابل قیاس با او و درفش و اختر کاویانی در شاهنامه است و کماکان راه برای مطالعات تطبیقی بیشتر باز است.

گرز ساختن برای فریدون

بیاریید داننده آهنگران یکی گرز فرمای ما را گران
چو بگشاد لب هر دو بشتافتند به بازار آهنگران تاختند
هر آن کس کزان پیشه بُد نامجوی به سوی فریدون نهادند روی

(فردوسی، ۱۳۶۶: ۲۵۷-۲۶۳)

در شاهنامه این عمل مستقیماً به کاوه سپرده نشده است و این با مصداق تاریخی او و لقب آهنگر مقدس برای او تناسب دارد. یکی دیگر از نشانه های آنکه ممکن است کاوه، پیشه آهنگری نداشته باشد بلکه این لقب بعداً به عنوان پیشه برای او لحاظ شده و موجب قرار گرفتن او در میان پیشه وران و عوام باشد همین خویشکاری است.

فراهم کردن سرباز و آلات جنگی برای کوروش

در تاریخ، گبر یاس گریزی برای کوروش نمی سازد اما اگر گرز را در معنای نمادین و بخش مهمی از نیرو و قوت نظامی فریدون بدانیم می توان گفت فراهم کردن آلات و لشکر برای فتح بابل و سایر فتوحات از سوی گبر یاس برای کوروش با این خویشکاری قابل قیاس است.

کوروش در قصر گبرياس، زمانی که گبرياس دختر خود را برای زنی به کوروش پیشنهاد می‌کند کوروش برای آن که گبرياس رنجیده خاطر نشود ابتدا به مساعدت گبرياس و این که سربازها و اموالش را در اختیار او گذاشته و برای پیروزی او تلاش می‌کند چنین اشاره می‌کند «امروز که تو تمام ثروت و اختیارات و دختر خود را، که به واسطه زیبایی اش دل آرام هر کس است در اختیار من قرار دادی، موقعی به دست من دادی تا به مردم بنمایم من کسی نیستم که به میزبان خود خیانت کنم» (پیرنیا، ۱۳۹۵: ۲۴۷). و بعد، به او قول می‌دهد که جوان شایسته‌ای که جای پسر را برای گبرياس پر خواهد کرد به او پیشنهاد دهد. از مهم‌ترین کمک‌های گبرياس به کوروش علاوه بر سرباز و آلات و ... تدبیرهای جنگی است که به هنگام پیشنهاد می‌دهد و خود به عملی شدن آن‌ها کمک می‌کند. به عنوان مثال وقتی کوروش در قصر گبرياس از او می‌پرسد که آیا در دولت آشور کسی مانند تو وجود دارد که نسبت به شاه بابل خصومت کند و بتوانیم روی کمک او نیز حساب کنیم؟ گبرياس شخص مناسبی را پیشنهاد می‌دهد که شاه بابل او را از شدت حسادت خواجه کرده است. «گبرياس جواب داد: بلی و شقاوت او نسبت به دیگران کم‌تر از سختی او با من نیست. جوانی که پدرش خیلی از من قوی‌تر بود و ... روزی در موقع بزمی مورد تمجید یکی از زنان غیر عقدی او واقع شد... از این حرف به قدری خشمناک گردید که فرمود جوان را خواجه کردند» (همان: ۲۴۸). بعد، گبرياس نام و نشان و مکان استقرار آن جوان را به کوروش می‌گوید و برای نفوذ به قلعه آسوری از این شخص به خوبی بهره می‌برند.

غیبت کاوه از داستان و جایگزین شدن قارن

بعد از آنکه فریدون و کاوه آهنگر و سپاهیان آن‌ها قصر ضحاک را تسخیر و او را مجازات می‌کنند دیگر به صورت مستقیم نامی از کاوه آهنگر نمی‌آید و از این شخصیت خبری نیست. این موضوع یکی از مواردی است که موجب شده است کریستین سن شخصیت کاوه را الحاقی بیندارد. او در این خصوص می‌نویسد: «من در اینجا سخن خود را به رویداد خود کاوه بسنده می‌کنم. بررسی دقیق‌تر روایت فردوسی نشان می‌دهد که این رویداد به عنوان یک جزء طبیعی وارد افسانه ضحاک و فریدون نمی‌شود، پس از آنکه فریدون در رأس شورش قرار می‌گیرد، کاوه به کل ناپدید می‌گردد» (کریستین سن، ۱۳۷۸: ۳۴). اما باید توجه داشت که این غیبت به معنی حذف کاوه از شاهنامه نیست و در ادامه قارن و قباد (فرزندان کاوه) و فرزندان و نسل این

افراد همه یاد و نام کاوه آهنگر را به واسطه جایگاه نظامی و حامل بودن درفش کویانی زنده نگاه می‌دارند. مثلاً فریدون برای گرفتن انتقام خون ایرج در جنگ با سلم و تور، قارن را به عنوان سپهسالار گسیل می‌دارد.

سپهدار چون قارن کاوگان سپه کش چو شیروی و چون اندیان
چو شد ساخته کار لشکر همه برآمد سر شهریار از رمه
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۶۱۰، ۶۱۱)

مرگ گبر یاس و حضور مردونیه بعد از او در تاریخ

بنا به روایتی گبر یاس / اوگبارو، سه هفته بعد از جبران فتح بابل از دنیا می‌رود. «برترین قدرت اجرایی در بابل متعلق به ساتراپ پارسی است. اولین حکمران شهر بابل، فرمانده کوروش، اوگبارو بود که بر کل میانرودان تسلط داشت. مرگ اوگبارو سه هفته بعد از فتح بابل اتفاق افتاد» (داندانیف، ۱۳۹۱: ۳۲۴). نقش و جایگاه گبر یاس را پسرش مردونیه در تاریخ هخامنشیان ادامه می‌دهد. مثلاً حضور او را در جنگ‌هایی در زمان خشایار شاه می‌توان دید. هردوت در شرح وقایع پیش از جنگ ترموپیل وقتی از عده و نفرات و اسباب جنگی پارسی‌ها می‌نویسد به سرداران آن‌ها اشاره می‌کند. «۱- مردونیوس، پسر گبر یاس. ۲- تری تان نخم، پسر اردوان ۳- سمردنس پسر اتانس، ۴- ماتیس پسر داریوش از آتس ۵- گرگیس پسر آریز ۶- مگابیز (بغابوخش) پسر زوپیر ... این‌ها بودند اشخاصی که آن‌ها را تمام، پیاده نظام سپاه خود می‌دانست» (پیرنیا، ۱۳۹۵: ۵۱۵). چنانکه مشخص است می‌توان مرگ گبر یاس را با غیبت ناگهانی کاوه از داستان فریدون و ضحاک سنجید و جایگزینی پسر و نسلش را با قارن و قباد و فرزندان آن‌ها در شاهنامه قیاس کرد. خویشکاری مرگ گبر یاس می‌تواند خویشکاری غیبت کاوه از داستان را توضیح دهد و به نظر می‌رسد این مورد نیز مانند موضوع آهنگری نیاز به بازنگری از سوی محققان داشته‌باشد.

نتیجه‌گیری

با تمرکز بر شباهت خویشکاری‌های گبر یاس / اوگبارو با کاوه آهنگر، می‌توان به جنبه تاریخی این اسطوره بیش از پیش نزدیک شد و از شخصیت افسانه‌ای و عوامانه او که بیشتر بر آهنگری به عنوان پیشه تمرکز می‌کند فاصله گرفت و این خویشکاری را در کنار مقام نیزه‌داری گنوبره و نیزه به دست بودن کاوه، و سایر خویشکاری‌ها نشانه‌ای از نجیب‌زادگی و مهتری کاوه دانست.

همچنین می‌توان خوششکاری غیبت او از داستان را با مرگ گبر یاس سنجید و الحاقی بودن این شخصیت را مورد تردید قرار داد.

قصد نگارنده اثبات این همانی کاوه آهنگر اسطوره‌ای و گبر یاس تاریخی نیست و باور دارد که اسطوره و تاریخ در کنار همه پیوندها و شباهت‌هایی که باهم دارند، تفاوت‌ها و مرزهایی نیز دارند که بر این اساس، یکی پنداشتن شخصیت‌های اسطوره‌ای و تاریخی در گرو یکسان دیدن اسطوره و تاریخ است که چنین پنداشتی هرگز علمی و دقیق یا خالی از اشکال نیست اما وجود پیوندها و شباهت‌ها راه را برای قیاس بین این دو مقوله باز گذاشته است. پس با وجود توضیح همه شباهت‌ها و علت تفاوت‌ها، از آنجا که کاوه آهنگر در شاهنامه با توجه به برخی خوششکاری‌ها، یادآور هارپاک وزیر آستیاک مادی نیز در دوره مورد بحث است کماکان نمی‌توان با قطعیت و یقین حکم بر یکی بودن گبر یاس تاریخی و کاوه آهنگر کرد اما می‌توان با اطمینان بیشتری در مورد گبر یاس نسبت به سایر مصادیق موجود درباره کاوه آهنگر اظهار نظر کرد و گفت خوششکاری‌های گبر یاس تاریخی بعد از کشته شدن پسرش و اعمال و علامات او در مقابله با شاه بابل به ترتیب یادآور خوششکاری‌های اسطوره‌ای کاوه آهنگر در مقابله با ضحاک تازی در شاهنامه است. شاید بتوان گفت همان گونه که ضحاک (بدون قید تازی) یادآور آستیاک مادی و ضحاک تازی بیشتر یادآور نبونید بابل‌ی است، کاوه (بدون قید آهنگر) یادآور هارپاک، وزیر آستیاک و با قید آهنگر، بیشتر یادآور گبر یاس / اوگباروست.

این قیاس می‌تواند عامیانه بودن یا نداشتن قدمت اسطوره‌ای کاوه آهنگر شاهنامه را نیز مورد تردید قرار دهد و اهمیت آن را به میزان اسطوره فریدون و ضحاک یادآور شود. همچنین می‌تواند نگاه محققین را بر خوششکاری آهنگری کاوه تغییر بدهد و موجب شود این شخصیت را علاوه بر آن که در دنیای اساطیر با نمونه‌هایی مشابه در جهان قیاس می‌کنند در میان مصادیق تاریخی نیز به شکل دقیق‌تری مورد ارزیابی قرار دهند. چرا که مقبره‌ای در روستای مشهد کاوه در غرب استان اصفهان منسوب به این شخصیت وجود دارد که با مطالعات باستان‌شناسی در این مکان می‌توان به کشف یافته‌های تاریخی جدید امیدوار بود.

خوششکاری‌های هر دو شخصیت مورد بحث به صورت خلاصه در جدول زیر آمده است.

خویشکاری‌های کاوه آهنگر	خویشکاری‌های گبرياس / اوگبارو
لقب و پیشه: دادخواه و آهنگر	لقب و پیشه: اوگبارو، اویبارو - فراهم آورنده آهن آلات / آهنگر، از چهار آهنگر مقدس یهودیان، بلعنده گاو (خدای بابلیان)
اعتراض کاوه به کشته شدن فرزندانش توسط ضحاک	اشاره گبرياس به کشته شدن فرزندش توسط بلشصر
کرنش ضحاک در برابر کاوه و دلجویی از او	تلاش نبونید برای دلسوز جلوه دادن خود برای بزرگان ولایات
علم ساختن و نیزه به دست بودن	مقام نیزه داری گبرياس و خاندان او (گنوبروی نیزه‌دار)
همراهی با فریدون و رسوا کردن ضحاک	همراهی با کوروش و رسوا کردن نبونید در میان لشکریان
توجه فریدون به کاوه و اختر کاویانی	سپهسالار شدن گبرياس برای کوروش (که نسل گبرياس این جایگاه را حفظ می‌کند و سپهسالار معمولاً همراه با علامت مخصوص خود است)
گرز ساختن برای فریدون	فراهم کردن سرباز و آلات جنگی برای کوروش
غیبت کاوه از داستان و جایگزین شدن قارن	مرگ گبرياس و حضور مردونیه بعد از او در تاریخ

منابع

کتاب‌ها

- پراپ، ولادیمیر (۱۳۸۶) ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۴۷) گزارش یشت‌ها، تهران: کتابخانه طهوری.
- پیرنیا، حسن (۱۳۹۵) تاریخ ایران باستان (تاریخ مفصل ایران قدیم)، تهران: نشرنگاه.
- داندامایف، محمد (۱۳۹۱) ایرانیان در بابل هخامنشی، ترجمه محمود جعفری دهقی، تهران: انتشارات ققنوس.
- دریایی، تورج (۱۳۹۱) ساخت گذشته در ایران اواخر عهد باستان؛ ناگفته‌های امپراطوری ساسانیان، ترجمه آهنگ حقانی و محمود فاضلی بیرجندی، تهران: کتاب پارسه.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷) لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۹۰) *تاریخ در ترازو (درباره تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری)*، تهران: امیرکبیر.

شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۹۰) *زندگی‌نامه تحلیلی فردوسی*، ترجمه هاید مشایخ، تهران: هرمس.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۶) *شاهنامه*، به تصحیح خالقی مطلق، با مقدمه احسان یارشاطر، دفتر ۱، نیویورک: انتشارات بنیاد میراث ایران.

کریستین سن، آرتور (۱۳۷۸) *کاوه آهنگر و درفش کاویانی*، ترجمه منیژه احدزادگان آهنی، تهران: طهوری.

مقالات

نوروز، مهدی، جلیلی، رضا. (۱۳۹۷). بررسی کارکرد اسطوره‌های حماسی و تاریخی در قصاید شهریار. *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، ۱۰(۳۷)، ۱۳۹-۱۵۸.

ذکا، یحیی. (۱۳۴۳). درفش شاهان هخامنشی. *انجمن فرهنگ ایران باستان*، ۳(۳)، ۸-۱۴.

مان، اسکار. (۱۲۸۵). کاوه و درفش کاویانی. *کاوه*، ۱(۱۵۱)، ۳-۴.

موسوی، سیدکاظم، خسروی، اشرف. (۱۳۹۱). کاوه، آهنگری فرودست یا خدایی فرود آمده.

شعر پژوهی (بوستان ادب)، ۱(۱)، ۱۴۷-۱۶۰. doi: 10.22099/jba.2012.354

منابع لاتین

MacDonalld, Wiillliam (1995) *Zecharriah Belliieverr's Biiblle Commenttarry*, Thomas Nelson, Publishers Nashville, TN.

References

Books

Christian sen, Arthur (1999) *Kaveh Ahangar and Darfesh Kaviani*, translated by Manijeh Ahadzadegan Ahani, Tehran: Tahuri.

Dandamayev, Mohammad (2012) *Iranians in Achaemenid Babylon*, translated by Mahmoud Jafari Dehghi, Tehran: Phoenix Publishing.

Daryayi, Toraj (2012) *Construction of the past in late ancient Iran; The untold stories of the Sasanian Empire*, translated by Haqqani and Mahmoud Fazli Birjandi, Tehran: Kitab Parse.

Dehkhoda, Ali Akbar (1998) *Dictionary*, Tehran: University of Tehran.

Ferdowsi, Abulqasem (1987) *Shahnameh*, corrected by Khaleghi Mutlaq, with an introduction by Ehsan Yarshater, Book 1, New York: Iran Heritage Foundation Publications.

Pirnia, Hassan (2015) *Tarikh Iran Bastan (Detailed History of Old Iran)*, Tehran: Press.

Pordavoud, Ebrahim (1968) *The report of yachts*, Tehran: Tahori Library.

Propp, Vladimir (2007) *Morphology of Fairy Tales*, translated by Fereydoun Badrei, Tehran: Tos.

Shahbazi, Alireza Shapour (2010) *Analytical biography of Ferdowsi*, translated by Haydeh Mashaikh, Tehran: Hermes.

Zarinkoub, AbdulHossein (2010) *Tarikh in Zazo (about historiography and historiography)*, Tehran: Amir Kabir.

۲۴۷

Articles

Mann, O. (1906). Kaveh and Derafsh Kaviani. *Kaveh*, 1(151), 3-4.

Mousavi, S.K., Khosravi, A. (2012). Kaveh: Blacksmith or Divinity?. *Poetry Studies (boostan Adab)*, 1(1), 147-160. doi: 10.22099/jba.2012.354

Nowrooz, M., Jalili, R. (2018). Functional analysis of epic and historical Myths in Odes Shahryar. *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*, 10(37), 139-158.

Zuka, Y. (1964). Derafsh Achaemenid Kings. *Ancient Iranian Culture Association*, 3(3), 8-14.

Latin References

MacDonalld, Wiillliam (1995) *Zecharriah Belliieverr''s Biiblle Commenttarry*, Thomas Nelson, Publishers Nashville, TN.

Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkoda)

Volume 15, Number 55, Spring 2023, pp. 229-248

Date of receipt: 13/11/2020, Date of acceptance: 12/1/2021

(Research Article)

DOI: [10.30495/dk.2023.700166](https://doi.org/10.30495/dk.2023.700166)

A comparison of Kaveh the Blacksmith's functions with Gobryas (Ug-ba-ru)'s functions

Behnam Gorji¹, Dr. Masoud Faruzandeh², Dr. Ali Mohammadi Asiabadi³, Dr. Ismail Sadeghi Deh Chashmei⁴

۲۴۸

Abstract

The myth of Kaveh the Blacksmith in Shahnameh has specific signs, practices and actions which make the functions of the myth of this character. Given the overall similarity of the tale of Zahhak and Fereydun-in which Kaveh the Blacksmith has played a crucial role-to the historical narration of Babylon conquer written by Herodotus, Xenophon and Ctesias in the history of the Achaemenid Empire, reminds us of signs, practices and actions of Gobryas (Ug-ba-ru) who was the Cyrus the Achaemenid's confederate.

This thesis aims to examine and compare Kaveh the Blacksmith's most important functions in narration of Shahnameh since his appearance in the tale of Zahhak and Fereydun with Gobryas (Ug-ba-ru), the Cyrus the Achaemenid's confederate during Babylon's conquer based upon available historical documents and reports. The present research is of analytic-comparative nature on the basis of library data which tries to demonstrate a similarity between the character functions in the myth and an evidence in the history. This comparison may result in a redefinition of Kaveh the Blacksmith's character and of some of his functions in Shahnameh.

For instance, regarding the historical and religious sources, one may examine his being a blacksmith as his title instead of his occupation. Furthermore, this analogy may help doubt the idea that Kaveh the Blacksmith is considered as popular and supplementary, suggested by some mythologists including Arthur Christensen, Mehrdad Bahar and Zabihollah Safa.

Key words: Comparison, function, Kaveh the Blacksmith, Gobryas (Ug-ba-ru), myth, history.

¹ . PhD student, Department of Persian Language and Literature, Shahrekord University, Shahrekord, Iran. behnamgorji98@yahoo.com

² . Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahrekord University, Shahrekord, Iran. (Corresponding author) foroozandeh@sku.ac.ir

³ . Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahrekord University, Shahrekord, Iran. Asiabadi97@yahoo.com

⁴ . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahrekord University, Shahrekord, Iran. sadeghiesma@gmail.com

